((بسترهاى پذيرش قطع نامه ى 598))(1)

مبانى كلامى ـ سياسى انديشه ى ولايت فقيه

اولين دستاورد فرهنگى دفاع مقدس, ((توسعه ى انديشه ى ولايت فقيه در جهان)) و تاثير آن در هدايت جنگ و مديريت درگيرى با كفر است, اصل انديشه ى ولايت فقيه را مى توان از مدخل مباحث فقهى مورد گفت وگو قرار داد و به دنبال ارزيابى ادله ى نقلى براى اثبات ولايت فقيه بود, آن هم در چارچوبه اى كه در پيش فرض هاى مسايل فقهى, فرض بلكه تعريف شده است.

ضرورت ((حكومت)) و ((جهت گيرى)) آن

اصولا اصل مديريت و مهندسى اجتماعى در هيچ شإنى از شئون حيات اجتماعى تعطيل پذير نيست; يعنى نه اين گونه است كه حيات جامعه نسبت به شإنى از شئون آن قابل تعطيل شدن باشد و نه به گونه اى است كه بتوان اين امر را بدون يك مديريت و مهندسى اجتماعى سامان داد. لذا هم جامعه رو به تكامل دارد و دائما روابط آن در حال پيچيده ترشدن است و هم اين تكامل بر اساس يك هماهنگى واقع مى شود كه مى تواند اركان مختلف جامعه را در مسير اين تكامل با هم هماهنگ نمايد.

حال با توجه به همين دو نكته كافى است كه ما ضرورت مديريت اجتماعى را در تمامى شئون حيات اجتماعى بپذيريم; يعنى ((ولايت)) و سرپرستى كه شئون مختلف را بر يك محور تنظيم و بين آن ها تناسب ايجاد مى كند, بايد به گونه اى عمل كند تا پرورش اجتماعى در هيچ مرتبه اى تعطيل نشود و يا هم چون اشكال كاريكاتورى, صورت ناهماهنگى به خود نگيرد. اين هماهنگى تكامل اجتماعى برپايه ى يك ((مديريت تاريخى و اجتماعى)) واقع مى شود. بنابراين اين نوع مديريت, ضرورت بقاى جوامع انسانى است.

نكته ى دوم اين است كه اين مديريت يا بر پايه ى عبوديت و بندگى خداى متعال است و هماهنگى شئون اجتماعى را براى توسعه ى تقرب بندگى و پرستش حضرت حق سامان مى دهد, يا اين كه مديريتى است كه بر مبناى عبوديت و پرستش نيست و اين هماهنگ سازى را بر پايه ى توسعه ى پرستش دنيا سازماندهى مى كند. با اين وصف فرض سومى وجود ندارد چون مبناى اين اداره و مهندسى اجتماعى يا عبوديت است و يا اين عنصر حيات بخش در آن ملحوظ نيست. اگر اين اداره بر مبناى عبوديت الهى شكل نگرفت حتما انگيزه ى حاكم بر چنين توسعه اى, انگيزه ى ميل به دنيا خواهد بود. پس مقدمه ى دوم اين است كه چون مديريت اجتماعى نمى تواند بدون يك هدف, يك انگيزه مطرح شود لاجرم يا بايد آن انگيزه را به توسعه ى تعبد و بندگى تعريف نماييم يا آن كه انگيزه ى حاكم بر آن را حتما نيل به دنيا بدانيم. از همين جاست كه مى توان كليه ى نظام هاى حكومتى و مديريتى را كه حاكم بر تاريخ بشريت اند به دو دسته تقسيم نمود: 1. نظام هاى ((مديريت الهى)) كه تحت مديريت, اشراف و تعاليم انبياى الهى و اوصياى معصوم (ع) هستند و به دنبال ايجاد يك بستر اجتماعى براى توسعه ى كلمه ى توحيد و عبوديت خداى متعال مى باشند. 2. نظام هاى ((مديريت مادى)) و ضد دينى كه تجلى مديريت فراعنه ى تاريخ اند و قطب مخالف انبياى الهى (ع) محسوب مى شوند.

تقابل تاريخى دو نوع مديريت الهى و الحادى

اگر پذيرفتيم جوامع انسانى داراى حكومت اند و اين حكومت هم يا مادى است و يا الهى و معلوم شد كه هماهنگى همه ى شئون زندگى بر عهده ى حكومت و حاكميت است, آن گاه مى توان نتيجه گيرى كرد كه هر زاويه از زواياى زندگى اجتماعى كه تحت مديريت و ولايت دينى واقع مى شود ـ يعنى مديريتى كه مى خواهد اين زاويه را بستر تقرب و بندگى خداى متعال و توسعه ى كلمه ى توحيد قرار بدهد ـ حتما مورد تاخت وتاز و هجوم قدرت هاى مادى و توسعه ى دنياپرستى قرار مى گيرد تا بتواند وجود خود را بر چنين جوامعى تحمل كند. از اين مدخل, حكومت و مديريت دينى براى ايجاد هماهنگى اجتماعى در مسير قرب الهى, ضرورت و قطعيت مى يابد, چون اصولا هدايت تكامل اجتماعى براى تكامل كلمه ى توحيد و پرستش خداى متعال در زندگى اجتماعى بشر, رسالت حكومت دينى است و تعطيل شدن آن به معناى توسعه ى حكومت مادى و پذيرش سلطه ى حكومت غير الهى بر روابط ((سياسى, فرهنگى و اقتصادى)) جامعه است. از ديگر سو چون نمى توان مديريت كفر را بر توسعه ى حيات انسانى پذيرفت, ضرورتا نقطه ى مقابل آن, بايد ((حكومت دينى)) پذيرفته شود.

((عدالت)) و ((فقاهت)), دو ضابطه ى اصلى در تصدى منصب ولايت

بر اين اساس مى توان مدعى شد انديشه ى ((ولايت فقيه)) بر پايه ى دو انديشه استوار است: 1. ضرورت حكومت 2. درگيرى دو نوع حاكميت در طول تاريخ كه توسعه ى هريك موجب تضييق ديگرى است. بر اساس اين انديشه, بنيان ولايت فقيه بر بنيان حكومت دينى است كه اين حكومت در عصر غيبت, قهرا در شكل حكومت عالم آگاه و متعهد نسبت به دين, تفسير مى شود. به ديگر بيان اگر ضرورت حكومت دينى در عصر غيبت پذيرفته شد آن گاه نظام قدرتى كه براى حكومت دينى تعريف مى شود, ساختارى خواهد بود كه بر محور ((عدالت)) و ((فقاهت)) شكل مى گيرد. در اين حال اين دو امر جزو ضوابط مناصب اجتماعى به شمار مى رود چون بنابر اين است كه اين حكومت, دينى باشد.

با بيان مطلب اخير, سه اصل مورد دقت قرار گرفت: اصل اول درباره ى ضرورت حكومت اجتماعى و لزوم مهندسى و مديريت توسعه بود چون اين توسعه تعطيل پذير نيست و اصولا بدون هماهنگى واقع نمى شود.

اصل دوم از ضرورت حكومت دينى از زاويه ى ضرورت جهت گيرى در حكومت و مديريت سخن مى گفت; اين كه جهت گيرى يا به سوى توسعه ى قرب است و يا در جهت توسعه ى پرستش دنيا و البته هيچ يك از اين دو روند هم تعطيل پذير نيست.

و بالاخره اصل سوم به اين مطلب اشعار داشت كه چون اصل توسعه ضرورت دارد و اصل جهت گيرى هم بر آن حاكم است لذا هرجا كه پاى مديريت دينى در كار نباشد عملا حضور مديريت كفر غيرقابل اجتناب مى باشد. پس مديريت دينى براى مهندسى اجتماعى در جهت توسعه ى تقرب, يك ضرورت محسوب مى شود. اين مديريت دينى در عصر غيبت رسول اكرم (ص) و اوصياى معصومش (ع) بر مدار فقاهت و عدالت شكل مى گيرد; يعنى ساختار نظام قدرت, مقيد به ((آگاهى)) و ((تعهد)) دينى است.

((ولايت فقيه)), تئورى توسعه ى قدرت جهانى اسلام

حال بر اساس اين تفسير از ولايت فقيه, اولين امرى كه حكومت دينى بايد در سايه ى ولايت فقيه انجام دهد, ((توسعه ى كلمه ى توحيد)) در عالم است چون اساسا ولايت فقيه به عنوان يك تئورى قدرت در سطح جهانى مطرح است نه يك تئورى قدرت در سطح منطقه اى يا ملى; تا آن گاه سخن از مرزهاى جغرافياى سياسى به ميان آيد! اين چيزى نيست جز تئورى توسعه ى كلمه ى توحيد در سراسر دنيا كه عهده دار گسترش بندگى خدا در تمامى كره ى خاك و منزوى كردن دولت كفر در تمامى اشكال آن است. اين تفسير از ضرورت حكومت, در متن خود تفسيرى از رسالت حكومت دينى را ارايه مى دهد. تمامى اين معانى به راحتى از كلمات حضرت امام (قدس سره) نيز مشهود است.

نقش ((دفاع مقدس)) در توسعه ى قدرت جهانى اسلام

برپايه ى اين انديشه بود كه حضرت امام(قدس سره) انقلاب اسلامى را در ايران به پيروزى رساندند و در قدم بعد و پس از تسخير قدرت در ايران, هجوم به كفر جهانى را آغاز كردند و شرق و غرب را مورد تاخت و تاز قرار دادند; به ويژه ايشان پس از تسخير لانه ى جاسوسى, درگيرى با كفر بين المللى را آشكار كردند. ايشان اين انديشه را در مقام عمل يك گام فراتر از درگيرى استبداد منطقه اى به درگيرى با كفر بين المللى كشاندند. اين حركت رفته رفته موجب شد تا انقلاب اسلامى به مرحله اى از توسعه ى سياسى در دنيا نايل شود و از مرزهاى جغرافياى ايران فراتر رود. طبيعى است كه دشمن نيز آرام نگيرد و راه كار جنگ تمام عيار نظامى را از طريق يكى از كشورهاى همسايه گزينش كند.

اين تحليلى از ((دفاع مقدس)) است. از اين منظر, جنگ هشت ساله, نبرد دو كشور بر سر خاك يا مرز جغرافيايى نيست بلكه به اعتقاد ما انقلاب اسلامى ايران توانست يك تئورى بر پايه ى ضرورت توسعه ى حكومت دينى به تمامى اقطاب عالم ارايه دهد و با تعقيب اين تئورى در عمل, گام اول را در نفى استبداد شاهنشاهى در ايران و گام دوم را در هجوم همه جانبه به قدرت هاى كفرآلود در سطح بين المللى ـ به خصوص هجوم به ((سازمان ملل)) كه سازمان مركز مديريت قدرت هاى استكبارى در عالم پس از جنگ دوم جهانى است ـ بردارد. حضرت امام (قدس سره) هجوم انقلاب را پس از تسخير دولت و تإمين قدرت در ايران, به اين كانون هاى قدرت بين المللى سرايت دادند كه همگى برپايه ى تئورى ولايت فقيه ايشان بود, البته امام راحل(قدس سره) تمامى اين مواضع را در قدم اول بيان نكردند بلكه گام به گام پيش رفتند و تدريجا در جاى خود تك تك آن ها را مطرح نمودند.

نقش ((فقه حكومت)) در اداره ى جامعه ى اسلامى

نكته ى مهم اين است كه مديريت ولى فقيه بر پايه ى اهوإ نيست; چون شرط اول اعمال ولايت از سوى فقيه عدالت و شرط دوم آن فقاهت است, لذا اين امر مقيد به تعهد به دين برپايه ى ((فقه حكومت)) است. همين فقه است كه مى بايست جامعه را اداره كند. بالطبع تصميماتى كه براى توسعه ى قدرت بر پايه ى فقه حكومت گرفته مى شود معتبر خواهد بود. البته اساسى ترين اصل فقه حكومت هم اصل توسعه ى قدرت اسلام در عالم است. يعنى اولين اصلى كه در فقه حكومت مطرح است اصل توسعه ى ضرورت است. اين توسعه بايد به ساختار قدرت تبديل شود تا عملا قالب حكومتى ايجاد شود. با اين وصف اصل توسعه ى قدرت اسلام, عزت مسلمين, آبرومندى اسلام در نظر مردم, عزت روزافزون آن در دنيا همگى جلوه هايى از مهم ترين اصل فقه حكومت است.

حضرت امام(قدس سره) صاحب اين انديشه هستند; انديشه اى كه ريشه در بنيان ((كلامى)) دارد, اصولا از اين منظر هم مى توان يك نگاه اعتقادى به مساله داشت و هم تحليل جامعه شناسانه ى دقيق از تكامل اجتماعى و توسعه ى تحول قدرت. ايشان بر پايه ى همين انديشه با كفر بين المللى درگير شدند و در عين حال قدرت را در يك محدوده خلاصه نكردند, اين واقعيت به جوهره ى تئورى مزبور بازگشت دارد كه از ولايت فقيه تفسير جديدى در سايه ى حكومت دينى ارايه مى دهد. به تعبير بهتر تئورى حكومت دينى, هم بر پايه ى يك جامعه شناسى و هم يك فلسفه ى تاريخ خاص استوار شده است. لذا هم مبناى كلامى دارد هم مبناى فلسفه ى تاريخ و هم مبانى جامعه شناختى كه همگى اين ها در كلمات حضرت امام(قدرس سره) كاملا مشهود است. گرچه مجموعه ى آن تاكنون به صورت يك تئورى در فلسفه ى تاريخ يا جامعه شناسى ارايه نشده است ولى به صورت يك نظام و انديشه ى منسجم قابل طرح بوده و هست.

ايشان همواره دو قطب قدرت را در تاريخ مى ديدند كه داراى دو نوع موضع گيرى نسبت به ربوبيت الهى است و به دو شكل طغيان و طاعت ظاهر مى شود. طبعا امام راحل(قدس سره) به دنبال توسعه ى مديريت طاعت در عالم بودند و مى خواستند اين واقعيت را به صورت بين المللى محقق كنند و با انزواى حكومت كفر, توسعه ى كلمه ى توحيد را نتيجه بگيرند. از اين رو در طول مبارزه همگان را به اين نكته توجه مى دادند كه محدوديت حكومت دينى عين پذيرش سلطه ى كفر بر شئون حيات بشر اعم از شئون ((سياسى, فرهنگى و اقتصادى)) است.

تهاجم نظامى, جلوه اى از هجوم سياسى, فرهنگى و اقتصادى

بر اساس اين بنيان درگيرى با استكبار قطعى است و اين درگيرى هم پس از فتح منطقه اى واقع مى شود. همين امر موجب قطب بندى قدرت ها نسبت به ايران اسلامى شد و به صورت قطب بندى در تنازع سياسى, فرهنگى و اقتصادى اما به شكل يك هجوم نظامى شكل گرفت. به تعبير بهتر يك بعد و يك جلوه از هجوم سياسى, فرهنگى و اقتصادى درگيرى نظامى مى باشد. يعنى اگر تحليل ما از جنگ چنين باشد آن گاه جنگ ما جنگ كفر و ايمان است كه امام(قدس سره) مكررا به آن اشاره مى فرمودند; در حالى كه ظاهر امر چنين بود كه دو كشور مسلمان با هم در حال نبردند! اما ديديم كه ايشان با چه ظرافتى به بيان اين تحليل از دفاع مقدس پرداختند و پرده از چهره ى تزوير برداشتند و با تنبه دادن ديگران به ريشه ى هجوم نظامى, افراد جامعه را به واكنش شايسته نسبت به آن تحريك نمودند. ايشان بر همين اساس انگيزه هاى درگيرى با كفر را مبناى جنگ قرار دادند و با رشد دادن اين انگيزه, آن را به انگيزه ى دفاع تبديل كردند.

((مديريت جهانى)), موضوع تنازع اسلام والحاد

پس از آن كه معلوم شد انديشه ى امام(قدس سره) در اين زمينه صحيح بوده است, عملا اين انديشه به انگيزه ى جنگ با دشمن تبديل شد و باعث گرديد اين نبرد به جنگ خاك و آب و جغرافيا و نژاد عرب و فارس تبديل نشود بلكه در نهايت به يك جنگ تمام عيار ميان اسلام و كفر مبدل گردد كه موضوع درگيرى چيزى نيست جز حاكميت اسلام يا الحاد بر عرصه ى مديريت بين الملل. طبعا در اين گستره, پاى سازمان ملل به عنوان مهم ترين مركز تصميم گيرى جهانى نيز به ميان آمد و از همين جا بود كه اين سازمان در قدم اول تلاش مى كرد از كنار اين حادثه به راحتى عبور كند و اجازه دهد دولت عراق به پيشروى خود ادامه دهد. اما پس از عقب راندن دشمن توسط نيروهاى سپاه اسلام ـ خصوصا پس از پيشرفت ما در فتح خرمشهر ـ موضع گيرى آن ها نيز تغيير كرد. آن ها به دنبال اين بودند كه ما را به سازش بكشانند و به نحوى از توسعه ى جنگ به بيرون از مرزهاى جغرافيايى ايران كه منشإ توسعه ى درگيرى اسلام با كل ابرقدرت ها در دنيا بود جلوگيرى كنند.

صدور انگيزه ى دفاع از اسلام به خارج از مرزها, محور مديريت حضرت امام(قدس سره) در جنگ

حضرت امام(قدس سره) با همين بصيرت, اين جنگ را بر پايه ى انگيزه ى بين المللى اداره كردند. از اين رو در دنياى اسلام كم نبودند مسلمانانى كه جنگ ما را در جنگ ايران و عراق خلاصه نمى كردند. چون ايشان به كنه تحليل حضرت امام(قدس سره) پى برده و آن را پذيرفته بودند. اين همان گام بزرگى بود كه امام(قدس سره) در مديريت جنگ برداشتند و انگيزه ى نبرد را به فراتر از آب وخاك سرايت دادند. يعنى اول به ملت ايران تفهيم كردند كه اين, جنگ دو كشور بر سر مرز يا منابع اقتصادى ـ هم چون منابع اقتصادى خوزستان ـ يا برترى نژادى يكى بر ديگرى نيست بلكه هدف اصلى, درگيرى اسلام و كفر است. لذا كسانى كه جنگ را سازماندهى كرده اند فراتر از مرز جغرافيايى يا نژاد يا منابع اقتصادى را در سر مى پرورانده اند. بله ممكن است كسانى به عنوان هدف دوم خود با چنين انگيزه هايى به مصاف نيروهاى اسلام آمده باشند اما حتما هدف اصلى چنين نبوده و نيست. ايشان به خوبى اين واقعيت را در ابتدا به ملت ايران و سپس به ملل دنيا, خصوصا جهان اسلام تفهيم نمودند و انگيزه ى جنگ را به انگيزه ى دفاع از اسلام تبديل كردند.

ادامه ى اين تحليل ها هم پاى مديريت عينى جنگ, اين باور مقدس را در داخل و خارج ايران ايجاد كرد كه اين جنگ, عرصه اى از يك نبرد همه جانبه ميان كفر و ايمان است. لذا كسانى كه مى خواهند مقاومت تمامى ايمان را در مقابل تمامى كفر ببينند كافى است به مرزهاى ايران اسلامى نظر بيافكنند. اين از اساسى ترين عواملى بود كه انگيزه ى درگيرى با كفر را در سطح بين المللى مطرح كرد. چون اگر ديگر ملت هاى اسلامى ببينند كه دو ملت بر سر خاك مى جنگند, آن ها انگيزه اى براى دفاع از طرف مظلوم در جنگ پيدا نمى كنند ولى اگر ببينند كفر با ايمان در حال جنگ است و طرف مسلمان اين گونه براى حفظ ارزش هاى خود خون مى دهد نمى توانند از اين همه ايثار و مشاركت متإثر نشوند. لذا عملا اين ايثار, محرك خوبى براى آگاهى و حركت امت اسلامى شد. در يك كلام, از عمده ى نقاط مثبت مديريت حضرت امام(قدس سره) به عنوان ولى فقيه جهان اسلام, صدور اين انگيزه و آگاهى به بيرون از مرزهاى جغرافيايى ايران بود. يعنى به محض آن كه دشمن در عرصه ى بين المللى, ما را مورد هجوم قرار داد امام(قدس سره) اين جنگ را به ابزارى بر عليه قدرت هاى بين المللى تبديل كردند. لذا ايشان بر اين نكته در آخرين پيامشان در خصوص جنگ تصريح فرمودند كه:

((هر روز ما در جنگ بركتى داشته ايم كه در همه ى صحنه ها از آن بهره جسته ايم.))

((ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده ايم.))

((ما در جنگ پرده از چهره ى تزوير جهان خواران كنار زده ايم.))

((ما در جنگ به اين نتيجه رسيده ايم كه بايد روى پاى خود بايستيم.))

((ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شكستيم.))

((ما در جنگ ريشه هاى انقلاب پربار اسلامى مان را محكم كرديم.))

((ما در جنگ به مردم جهان و خصوصا مردم منطقه نشان داديم كه عليه تمامى قدرت ها و ابرقدرت ها ساليان سال مى توان مبارزه كرد... راستى مگر ما فراموش كرده ايم كه ما براى اداى تكليف جنگيده ايم و نتيجه فرع آن بوده است؟ )) (1)

اينك با بيان مقدمه اى كوتاه به بررسى اين سوال مى پردازيم:

نبرد تاريخى دو نظام اقامه ى ((توحيد)) و ((كفر)), دليل ضرورت حكومت دينى

انديشه ى حضرت امام(قدس سره) در باب ولايت فقيه متإثر از يك مبناى كلامى و به دنبال آن يك نگاه فلسفه ى تاريخى خاص مى باشد. آن نگاه كلامى توجه به نقش ((دين حداكثر)) در سرپرستى تمامى شئون حيات فردى و اجتماعى بشر است. البته به دنبال همين انديشه ى دين حداكثر, بحث نظام خلافت و ربوبيت مطرح مى شود كه در واقع طريق جريان سرپرستى الهى در جامعه مى باشد.

طبعا از اين منظر دو نوع نظام تاريخى قابل طرح است كه داراى دو نوع نظام سرپرستى و ولايت مى باشند كه يكى متكفل سرپرستى جريان عبوديت در جامعه و ديگرى متولى سرپرستى اهوإ مى باشد. لاجرم از يكى توسعه ى عبوديت و از ديگرى توسعه ى اهوإ قابل انتظار است. به ديگر بيان ما با دو نظام تاريخى رو به رو هستيم كه يكى نظام ((اقامه ى توحيد)) و ديگرى نظام ((اقامه ى كفر)) است; اولى به دنبال توسعه ى عبوديت و دومى به دنبال توسعه ى شيطنت است. اين دو, نظام اقامه و تغيير ارزش ها محسوب مى شوند; لذا فعلا سخن از دو نظام عمل نيست.

چه بخواهيم و چه نخواهيم اين دو جريان همواره در طول تاريخ وجود داشته اند. خصلت اساسى هر دو نظام, توسعه ياب بودن آن هاست. از اين رو همواره به تنازع برخواسته اند و در مقام تضييق گستره ى ديگرى برآمده اند; هرچند به اعتقاد موحدين, غايت حركت تاريخى بشر به پيروزى نظام اقامه ى توحيد منجر مى شود. بنابراين تا زمانى كه غلبه ى حق صورت نگيرد اين نزاع ادامه خواهد يافت. اين انديشه ى حضرت امام(قدس سره) در اين باب بود كه بنيان تفكر ايشان در پذيرش سرپرستى و هدايت حكومت دينى نيز محسوب مى شد. بر اين اساس اگر حكومت دينى تعطيل شود نتيجه اى جز پذيرش كفر قابل انتظار نخواهد بود. اصولا از عمده ى ادله ى ضرورت ولايت فقيه در جامعه ى اسلامى وجود همين دو نظام تاريخى اقامه مى باشد كه در تنازع دايمى قرار دارند.

دليل مقاومت هشت ساله ى انقلاب نسبت به پذيرش قطع نامه

بر اين مبنا ((استراتژى)) حكومت الهى, جنگ با كفر است. اين يك تاكتيك نيست بلكه استراتژى كلى محسوب مى شود كه البته در محورهاى مختلف به اشكال گوناگون ظهور مى يابد. از اين رو حضرت امام(قدس سره) جنگ را به عنوان يك ضرورت مورد تإكيد قرار داده و از آن استقبال مى كردند. تحليل ايشان از جنگ يك تحليل مثبت بود و آن را بستر توسعه ى خلافت الهى مى دانستند, چون اصولا از غير طريق جنگ و درگيرى نمى توان كلمه ى توحيد را در عالم توسعه داد. به تعبير بهتر سخن از دو نظام اقامه ى توسعه ياب است كه چاره اى جز درگيرى با يكديگر در عرصه ى بين الملل ندارند. فعلا سخن از دو نظام عمل نيست چه اين كه حتى اگر يك نظام اقامه و يك نظام عمل نيز مطرح بود باز نظام اقامه ى اول, حضور نظام عمل طرف مقابل را بر نمى تافت. از اين منظر حضرت امام(قدس سره) به پديده ى جنگ مى نگريستند و آن را عامل تكامل جامعه ى اسلامى تعريف مى كردند. بر اين مبنا يا بايست جنگ با پيروزى ما تمام مى شد يا اين كه كماكان ادامه مى يافت. از همين جا بود كه طبق نظر ايشان پذيرش قطع نامه چيزى جز پذيرش حكميت بين الملل نبود چه اين كه بر اساس نظريات و آمار موجود در سطح جهانى و اعتراف صريح يا تلويحى بسيارى از سياستمداران, اين جنگ صرفا نبرد دو نظام سياسى نبود بلكه به عرصه اى براى ظهورتنازع تاريخى اسلام و كفر تبديل شده بود. اين همان انديشه ى حضرت امام(قدس سره) مى باشد كه سال ها پيش و در جريان دفاع مقدس به كرات بيان شده بود.

پذيرش قطع نامه, پذيرش حكميت سازمان ملل

بر اساس همين استراتژى بود كه حضرت امام ادامه ى جنگ تا پيروزى كامل بر دشمن را خواستار بودند و هيچ گاه به دنبال پذيرش صلح نبودند. چون ايشان اين جنگ را به صحنه ى درگيرى با نظام استكبار و منويات شوم سازمان ملل تبديل كرده بودند لذا پذيرش قطع نامه را پذيرش خواسته هاى سازمانى مى دانستند كه در جهت اهداف استكبارى حركت مى كند. شكى نيست كه مقاومت هشت ساله ى نظام اسلامى در شيوه ى تنظيم قطع نامه ى 598 موثر بود و توانست برخى از خواسته هاى ما را در طول جنگ و در قالب بندهاى قطع نامه بر دشمن تحميل كند. اما حقيقت اين است كه جوهره ى اين امر چيزى جز پذيرش حكميت سازمان اداره ى كفر بين الملل نبوده است. لذا همواره حضرت امام(قدس سره) با پذيرش چنين قطع نامه اى در طول هشت سال دفاع مقدس مخالفت كردند و فرمودند:

((اگر بندبند استخوان هايمان را جدا سازند, اگر سرمان را بالاى دار برند, اگر زنده زنده در شعله هاى آتشمان بسوزانند, اگر زن و فرزندان و هستى مان را در جلو ديدگانمان به اسارت و غارت برند هرگز امان نامه ى كفر و شرك را امضا نمى كنيم. ))2

((ملت ايران اگر مى خواست كه صلح امريكايى بكند, همان اول از امريكا جدا نمى شد و قطع روابط نمى كرد و دستش را از ايران كوتاه نمى كرد و جاسوسان او را بيرون نمى كرد و امروز هم اگر دستش را به صلح امريكايى دراز كند, صدام و امثال صدام كنار مى روند, لكن مستشارهاى آمريكايى وارد معركه مى شوند. ما نمى توانيم صلحى را بپذيريم كه طرح امريكايى دارد و صدام نمى تواند بپذيرد آن چيزهايى را كه ما مى خواهيم. كسى كه ابتدائا براى اين كه سردار قادسيه باشد تصريح كرد كه من به كشورى كه مجوس هستند دارم حمله مى كنم و كشور ايران را مجوس خواند و حمله ى خودش را حمله ى سردار قادسيه خواند. ))3

و تا زمانى كه شرايط اجتماعى, پذيرش آن را بر ايشان تحميل نكرد از قبول قطع نامه سر باز زدند. شاهد ما بر اين مدعا تإكيد معظم له دو هفته قبل از پذيرش قطع نامه است كه قبول صلح تحميلى را با خيانت به رسول الله (ص) برابر دانستند و فرمودند:

اين روزها بايد تلاش كنيم تا تحولى عظيم در تمامى مسايلى كه مربوط به جنگ است به وجود آوريم بايد همه براى جنگى تمام عيار عليه امريكا و اذنابش به سوى جبهه رو كنيم. امروز ترديد به هر شكلى خيانت به اسلام است, غفلت از مسايل جنگ, خيانت به رسول الله (ص) است. اين جانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه هاى نبرد, تقديم مى نمايم.4

حال آن كه اطلاعات ايشان نسبت به مقدورات و موانع طبيعى جنگ طى اين زمان اندكى اضافه نشده بود. از اين رو در ابتدا با بالاترين انگيزه وارد عرصه ى نبرد با دشمن شدند و زمانى كه شرايط به گونه اى در آمد كه اساس انقلاب اسلامى در گرو پذيرش قطع نامه قرار گرفت تكليف الهى خود را در قبول صلح احساس كردند. مسلما هيچ انگيزه اى جز حفظ پيام اسلام ايشان را به پذيرش صلح وادار نكرد والا خود فرمودند:

در شرايط كنونى آن چه موجب امر شد, تكليف الهى ام بود. شما مى دانيد كه من با شما پيمان بسته بودم كه تا آخرين قطره ى خون و آخرين نفس بجنگم, اما تصميم امروز فقط براى تشخيص مصلحت بود و تنها به اميد رحمت و رضاى او از هر آن چه گفتم گذشتم و اگر آبرويى داشته ام با خدا معامله كرده ام.5

ايشان احساس كردند با توجه به شرايط ايجاد شده در جنگ تحميلى وضعيت اسلام در نظام قواى بين الملل در حال ضعيف شدن است والا مى توان به طور حتم ادعا كرد كه صباحى قبل از پذيرش قطع نامه, ايشان كماكان معتقد بودند كه پذيرش صلح چيزى جز پذيرش منويات نظام كفربين الملل و تبعات آن نيست.

ضعف مقدور ((نيروى انسانى)), عامل پذيرش قطع نامه

در اين حال با يك محاسبه ى جديد كه نوعا به ضعف ما در مقدورات ((نيروى انسانى)) باز مى گشت مصلحت چنين ديدند كه براى حفظ اساس انقلاب تبعات منفى پذيرش قطع نامه را به جان و دل بخرند. ما معتقديم كه در طول جنگ, مقدورات طبيعى به عنوان مقدورات دسته ى دوم مطرح بوده است و آن چه جنگ را در تمامى هشت سال نبرد با دشمن اداره مى كرد در درجه ى اول, نيروى انسانى بوده است. حضرت امام(قدس سره) نيز طى دو هفته قبل از پذيرش قطع نامه به اطلاعات جديد و تعيين كننده اى از ضعف ما در مقدورات طبيعى دست نيافته بودند. اما آن چه متغير اصلى در پذيرش صلح بود چيزى جز كم رنگ شدن مقدورات انسانى نبود.

بنابراين پذيرش صلح تنها به معناى تحميل شرايط قهرى جنگ بود و اين امر نه به مقدورات طبيعى بلكه به مقدورات انسانى باز مى گشت كه همواره در انديشه ى دفاعى حضرت امام(قدس سره) به عنوان تنها وزنه ى سنگين و تعيين كننده مطرح بوده است. اما در عين آن كه ايشان پذيرش صلح را تحميل نظرات دشمن در عرصه اى از نبرد با انقلاب اسلامى ارزيابى مى كردند هيچ گاه معتقد نبودند كه پايان جنگ هشت ساله به معناى پايان نبرد همه جانبه با دشمن در تمامى عرصه هاست.

امروز جنگ حق و باطل, جنگ فقر و غنا, جنگ استضعاف و استكبار و جنگ پابرهنه ها و مرفهين بى درد شروع شده است و من دست و بازوى همه ى عزيزانى كه در سراسر جهان كوله بار مبارزه را بر دوش گرفته اند و عزم جهاد در راه خدا و اعتلاى عزت مسلمين را نموده اند, مى بوسم و سلام و درودهاى خالصانه ى خود را به همه ى غنچه هاى آزادى و كمال نثار مى كنم.6

به تعبير بهتر ايشان در يك عرصه به ختم جنگ رضايت دادند. اما جبهه هاى جديدى را در ديگر عرصه ها بر عليه دشمن باز كردند هرچند اين عرصه ها ديگر از صبغه ى نظامى برخوردار نبود اما هم چنان مى توان زبانه هاى آتش نبرد ميان كفر و اسلام را از اين جبهه ها كه در رإس آن ها نبرد فرهنگى با دشمن است به وضوح ديد. از نمونه هاى بارز اين نوع نبرد با دشمن در ماه هاى آخر عمر شريف ايشان نامه ى معظم له به آقاى گورباچف و قضيه ى سلمان رشدى است.

1. ر. ك: پيام امام خمينى مورخ 3/12/67.

2. ر. ك: سخنرانى امام خمينى(ره) در تاريخ 29/4/67.

3. ر. ك: سخنرانى امام خمينى(ره) در تاريخ 1/6/1362.

4. ر. ك: سخنرانى امام خمينى(ره) در تاريخ 13/4/1367.

5. ر. ك: سخنرانى امام خمينى(ره) در تاريخ 29/4/1367.

6. همان مدرك سابق.